

بنام آفریننده توانا

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و پیوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را پیوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد

این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشا روز آن که بیاری خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایه درخت دانائی بیاسود

آوای هزارستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده پیاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش‌آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار بی‌نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بی‌نا را از گفته او لغزش پدیدار نشود

اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته این گونه رفتار است چه هر گاه که خداوند بپیماند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن

پیمبران چون پزشکانند که پیروزش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبیند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هر گاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن رهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است

ای یاران مردمان را آگاهی نه بکوشید تا همگی را جامه آگاهی پیوشید و از بند تیرگی نادانی رهائی بخشید باز نگارش رفته بود که گروهی خود را پیشوا دانسته آنچه بترازوی دانش سنجند بجای آورند اگرچه خداوند بپیماند چراغ خرد را برای مردمان افروخته و مایه رهنمائی ایشان ساخته ولی هیچ کس بی پرورش بجائی نرسد چنانچه بچه شیرخوار اگر پرورش نیابد ناچار بانچه سزاوار است نرسد خداوندگار یگانه میفرماید هیچ چیز را بپیمایه آن هویدا نگردانیم پس مردم را از پرورش ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجामी هویدا نه هر چه شتابد برتری یابد و هر روز او را روشی جداگانه درخور ای خردمند اگر دانش مردم را اندازه‌ئی هویدا میشد پیروی را سزاوار بود پس باید کوشش نمود تا برتر از خود را جست و بفرمان او رفتار کرد و چون بترازوی دانش سنجیده شود کسی را جز فرستادگان خداوند این پایگاه بلند نه از این روست که دانشوران بگفته پیمبران گرویده‌اند و ایشان را مایه رهائی و رهنمائی بندگان یافته‌اند زیرا که دانش آنها را بیشی و کمی هویدا نه اگر

بخواهیم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه آید و خامه را تاب نوشتن نماند اگر در گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس دانشور اندیشه نمائید راستی این گفتار آشکار شود

و دیگر در روش آیین‌داران با یکدیگر نگاشته بودند در فرمان تازه میفرماید با همه آیین‌داران بیگانگی و خوشخوئی رفتار کنید همیشه فرمانهای یزدان مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی از آن را بکنار نهاده‌اند و پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی‌بهره مانده و از هوش گوش مردم دور شده پس اگر دانایان زمین بدیده بیننده در گفتار جهان‌آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند ناچار بنهان آن پی‌برده از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند

و دیگر پرسش هفتم را خداوند مهربان در فرمان خود پاسخ فرموده که پارسی آن این است بناخواست کسی را در کیش درآوردن روا نه راستی از کژی جدا شده پس هر که یزدان گروید از دیگران چشم پوشید بریسمان پیروی ایزدی از گرداب تیرگی رهائی یافت و هیچ گاه مردمان را بناخواست درآوردن در کیش یزدان روا نبود هر گاه آفتاب جهانتاب یزدانی گیتی را روشن فرمود پس از چندی مردمان فرمانهای ایزدی را فراموش نمودند و بآنچه سزاوار نیست رفتار کردند چه اگر امروز کسی از پیروان آیین پیمبری باده خورد پیداست که بخواست آن گوهر پاک نبوده همچنین در همه چیزها بنگرید برخی فرمانهای یزدان را نفهمیدند و بکارهای ناشایسته پرداخته‌اند ای دوستان گفته‌های پیشینیان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز فیروز نیست مردمان را بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بآن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید

باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه اوست هر گاه کهنه شود بجامه تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار

دیگر در گفته‌های آیین‌داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که بیشتر کوشد پیشتر رود امیدواریم که از زمین دل‌بیاری باری ژاله بخشش لاله دانش بروید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید

و برخی از پرسشها که در نامه بود زبان خامه پاسخ آن دلیری نمود چه که امروز شایسته آن نه تازی گوید نه هر چه دانسته گفته آید و نه هر گفته گاه آن باشد بخواست خداوند هر گاه که شاید بنگارش آن پردازیم